

## What Jurjani doesn't say about the theory of Conceptual Metaphors

Shayesteh Sadat Mousavi\*

Mahmoud Rahimi\*\*

### Abstract

The theory of Conceptual Metaphors (CM) is one of the achievements of cognitive linguistics. This theory considers "metaphor" not merely as a rhetoric device but as a basic mechanism of human mind. According to this theory, the language system in whole – and even the thinking system in whole- is formed through the metaphoric mechanisms. Though this theory seems to be novel, there are claims that Islamic rhetoricians– specifically Jurjani- have already discovered the relationship between metaphor and the process of meaning formation. This has brought some of the researchers to the conclusion that the theory of CM is not a novel one and Jurjani must be regarded as the inventor of it. In this research we are going to assess the validity of this claim, trying to show how inattention to the epistemological roots of the theories may lead to the assumption of identity between them. This theory, being one of the achievements of cognitive linguistics is bound to conform with the principles of the discipline, which are only recently discovered and are unprecedented in the entire history of western and eastern philosophy and there is no trace of them among the Islamic rhetoricians' positions. The present writing tries to show why these principles and foundations introduce a new angle to the concept of metaphor, and disregard to its epistemological foundations will lead to the novel points of the theory of conceptual metaphors remaining unheard.

**Keywords:** Conceptual metaphors, Jurjani, Cognitive linguistics, Embodiment.

---

\* Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Guilan (Corresponding Author),  
sh\_mousavi@guilan.ac.ir

\*\* PhD Student in Persian Language and literature, mahmoud\_rahimi@ymail.com

Date of receipt: 14/10/98, Date of acceptance: 1/12/98

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## آن چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی‌گوید

شایسته‌سادات موسوی\*

محمود رحیمی\*\*

### چکیده

استعاره مفهومی یکی از دستاوردهای نوین زبان‌شناسی شناختی است. این نظریه استعاره را فراتر از یک تمهید بلاغی می‌نگرد و آن را یکی از سازوکارهای بنیادین ذهن انسانی می‌شمرد. براساس این نظریه کل نظام زبان و حتی کل نظام تفکر در بشر با کارکردهای استعاری شکل می‌پذیرد. این نظریه بسیار بدیع به نظر می‌رسد، اما از آنجایی که در میان آرای بلاغیون اسلامی، به‌ویژه آرای جرجانی، مواضعی دیده می‌شود که استعاره را با ایجاد معنی و مفهوم‌سازی پیوند می‌دهد، بعضی موارد به عدم تازگی نظریه استعاره‌های مفهومی حکم می‌کند و بلاغیونی هم‌چون جرجانی را مبدع اولیه این نظریه می‌پندارند. در این پژوهش، صحت و اعتبار این ادعا سنجیده شده است. بی‌توجهی به آبخخور معرفتی نظریه‌ها ممکن است باعث پنداشت یک‌سانی آن‌ها شود. از آنجاکه استعاره‌های مفهومی از یافته‌های زبان‌شناسی شناختی است، به اصول و مبانی این شاخه علمی متعهد است؛ اصول و مبانی‌ای که در تاریخ فلسفه غرب و شرق تازگی دارد و در میان آرای بلاغیون اسلامی اثری از آن نیست. در این نوشتار کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که چرا این اصول و مبانی زاویه دید جدیدی رو به مفهوم استعاره بازمی‌کنند و بدون توجه به مبانی معرفتی آن، حرف تازه استعاره‌های مفهومی ناشنیده می‌ماند.

**کلیدواژه‌ها:** استعاره‌های مفهومی، جرجانی، زبان‌شناسی شناختی، بدن‌مندی.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)، sh\_mousavi@guilan.ac.ir

\*\* دکترای زبان و ادبیات فارسی، mahmood\_rahimi@ymail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

## ۱. مقدمه

آنچه با عنوان «نظریه معاصر استعاره» یا با عنوان فراگیرتر «استعاره‌های مفهومی» در سالیان جدید شناخته شده است، استعاره را به عرصه‌ای فراتر از تمهیدات ادبی و ارائه‌های کلامی مرتبط می‌داند و بر آن است که استعاره‌سازی یکی از توانش‌های بنیادین ذهن بشر است، بنابراین استعاره را نه فقط در سطح ادبی، بلکه باید در سطح کل زبان و حتی بالاتر از آن در سطح اندیشه بشری نگریست.

این نظریه در بستر شاخه‌ای از مطالعات زبان‌شناسی نوین با عنوان «زبان‌شناسی شناختی» مطرح شد. لیکاف و جانسون، زبان‌شناسان شناختی آمریکایی، نخستین بار در *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم* (۱۹۸۰، ۱۳۹۵) به تشریح این موضوع پرداختند که چگونه ادراک ما از کل جهان مبتنی بر استعاره است. پس از آن، این نظریه مورد رد و تأییدهای فراوان قرار گرفت، اما به نظر می‌رسد دستاوردهای این نظریه فراتر از آن بوده که نقدهای جانبی توانسته باشد کلیت آن را زیرسؤال ببرد.

استعاره و اهمیت آن در چهارچوب کلیت زبان پیش از لیکاف و جانسون هم در آرای اندیشمندان غرب مورد توجه قرار گرفته بود. ویکو در قرن هجدهم به مخالفت با غیرواقعی شمردن و تخیلی دانستن استعاره پرداخت. روسو، هامان، بلومن برگ، و ... نیز به تأسی از ویکو به تأثیر روند استعاره در شکل‌گیری شناخت بشر تأکید کردند (صفوی ۱۳۹۲: ۲۹۱-۳۰۱). ریچاردز نیز، سال‌ها قبل از لیکاف و جانسون، در کتاب *فلسفه بلاغت* (۱۹۳۶) به کسانی که استعاره را صورتی بلاغی و تزئینی از زبان تصور می‌کردند تاخت و به بیان این مطلب پرداخت که از زمان ارسطو تا عصر حاضر، این نگاه نادرست به استعاره رواج داشته است، اما می‌بایست استعاره را از این فراتر دید و کلیت زبان و حتی مهارت‌های زندگی را در سایه استعاره‌سازی نگریست (Richards 1936: 89-112). اما ریچاردز کوشید که سایه گسترده استعاره بر تفکر بشری را آشکار کند و نشان دهد که استعاره‌سازی را هر جا که ذهن بشر در کار باشد، حتی در بطن علم نیز می‌توان یافت (ibid.: 120). رویکردهای بعدی به استعاره تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر آرای ریچاردز قرار گرفت. از آن پس، متفکران و فیلسوفان به استعاره روی خوش نشان دادند و حتی آن را در شکل‌گیری تفکر و شناخت عنصری اساسی پنداشتند؛ از جمله ماکس بلک (۱۹۵۴)، مونرو بردسلی (۱۹۶۲)، و پل ریکور (۱۹۷۷؛ ۱۹۷۸) آرای او را دریافتند و بسط دادند.

از این پس، استعاره در غرب سیری پرفرازونشیب یافت و در بسیاری از عرصه‌های دانشی راه خود را باز کرد. با این تفصیلات، شاید این سؤال پیش آید: چگونه لیکاف و

آن چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی‌گوید (شایسته‌سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۶۳

جانسون نظریه خود را نظریه معاصر استعاره می‌نامند، حال آن‌که پیش از آن‌ها نیز دیدگاه‌های جدید و سنت‌شکن به استعاره مطرح شده و جایگاه استعاره در کلیت زبان و شناخت بشر مورد تأکید قرار گرفته بود؟ باید گفت آن‌چه مطالعه زبان‌شناسانی هم‌چون لیکاف و جانسون و هم‌نظران آن‌ها، هم‌چون مارک ترنر، را از پیشینیان‌شان جدا می‌کند، آبخورها و نتایج فلسفی نظریات ایشان است که بعد از این به تفصیل بیان خواهد شد.

از قضا همین آبخور فلسفی است که بعضی در نقدهایی که سعی داشته‌اند بداعت و تازگی این نظریه را زیر سؤال ببرند، مورد غفلت واقع شده است. برخی از نقدهای بومی‌گرایانه که سعی دارند پایه‌های نظریات جدید غربی را در سنت‌های دانشی - فلسفی شرقی (از جمله سنت‌های اسلامی) بیابند، به آبخورها و خاستگاه‌های فلسفی این نظریات توجهی ندارند. در عین حال که می‌پذیریم نشان‌دادن نقاط تشابه میان نظریات جدید و آن‌چه در عقبه سنت علمی ماست، می‌تواند نظرگاه‌های جدیدی را به هر دو جانب بگشاید، اما باید از نگاه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای پرهیز کرد که به محض دیدن شباهت‌های ظاهری میان مفاهیم، بدون در نظر گرفتن بافت و تاریخ و آبخورهای هریک، به یک‌سان‌پنداشتن آن‌ها تمایل پیدا می‌کنند. در این جا بر اساس همین رویکرد به تعریف جرجانی از استعاره و مقایسه آن با نظریه معاصر استعاره می‌پردازیم و ادعای پیش‌تازی جرجانی در اشاره به استعاره‌های مفهومی را می‌سنجیم.

## ۲. طرح مسئله

عبدالقاهر جرجانی (د. ۴۷۱ ق) را برخی پایه‌گذار بلاغت اسلامی دانسته‌اند، هر چند پیش از او نیز دانشورانی هم‌چون جاحظ (د. ۲۵۵ ق)، ابن قتیبه (د. ۲۷۶ ق)، ابن معتر (د. ۲۹۶ ق)، قدامة بن جعفر (د. ۳۳۷ ق)، و قاضی جرجانی (د. ۳۶۶ ق) به مدون کردن اصول بلاغت اسلامی همت گماشته بودند. به نظر می‌رسد تلاش‌ها و تأملاتِ روش‌مند و متمایز عبدالقاهر جرجانی در راستای تشریح اصول بلاغت اسلامی او را شایسته این عنوان می‌کند، بدان نحو که *اسرار البلاغة و دلایل الاعجاز* او را مهم‌ترین تحقیق در باب بلاغت اسلامی می‌دانند (زرین کوب ۱۳۷۸: ۱۶۶) و وی را بنیان‌گذار علم بیان در زبان عربی می‌نامند (شوقی ضیف ۱۳۸۳: ۲۵۴).

استعاره نیز از مباحثی است که پیش از جرجانی در برخی از منابع بلاغت اسلامی مورد توجه قرار گرفته است، با این حال، به نظر می‌رسد هیچ‌یک از بلاغیون در تدقیق و تأمل

درباب استعاره به پای جرجانی نمی‌رسند، تا آن‌جا که نظریات او را نقطه عطفی در تبیین نظریه استعاره می‌شناسند. برجستگی استعاره در آرای جرجانی تا بدان‌جاست که ابودیب در تشریح آرای وی فصلی مستقل را به «نظریه استعاره» جرجانی اختصاص داده است (Abu Deeb 1979: 178-229). آرای او با آرای بلاغیون پیشین تفاوت‌هایی رویکردی و بنیادین دارد و استعاره را از مباحث لفظی و لغوی فراتر می‌برد و به مسائل معنایی و عقلانی پیوند می‌زند. از همین روست که برخی رویکرد جرجانی به استعاره را با نظریه استعاره‌های مفهومی در پیوند دیده‌اند. اما آیا حقیقتاً چنین است؟ ما با در نظر گرفتن پیش‌زمینه‌ها، عقبه‌ها، و بسترهای شکل‌گیری استعاره مفهومی و هم‌چنین بازخوانی آرای جرجانی درباره استعاره مواضع شباهت و تفاوت میان این دو را بازایی می‌کنیم و می‌کوشیم به پاسخ این پرسش نزدیک شویم که آیا می‌توان تبار نظریه استعاره مفهومی را در پیشینه بلاغت اسلامی بازیافت.

### ۳. پیشینه پژوهش

از آن‌جا که استعاره یکی از هنری‌ترین تمهیدات بلاغی است، تحقیقات فراوانی درباره آن به‌انجام رسیده است. از این میان، به مطالعاتی می‌پردازیم که نزدیک‌ترین ارتباط موضوعی را با موضوع مورد مطالعه ما دارند؛ یعنی مطالعاتی که به بررسی و بازبینی درباره مفهوم استعاره در بلاغت اسلامی و نظریه‌های غربی پرداخته‌اند.

زنگویی و دیگران (۱۳۸۹)، برای بررسی کارکردهای استعاره در تعلیم و تربیت از دیدگاه روان‌شناختی، به جست‌وجو در تاریخ بلاغت غرب و هم‌چنین بلاغت اسلامی پرداخته‌اند. در این تحقیق کم‌تر به بررسی انتقادی و تطبیق و مقایسه این مفاهیم با یک‌دیگر روی آورده‌اند و بیش‌تر به رده‌بندی تاریخی آرای مربوط به استعاره بسنده کرده‌اند. باین‌حال، در این بین امکان سنجش و قیاس میان این آرا در ذهن خواننده فراهم می‌شود و در خلال آن برخی شباهت‌ها میان آرای غربیان و بلاغیون اسلامی قابل مشاهده است. مشرف (۱۳۸۶) «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی» را با برخی نظریات جدید از قبیل نظریات زبان‌شناسی سوسوری و هم‌چنین نظریات ساختارگرایانه مقایسه می‌کند. سارلی (۱۳۸۷)، درعین‌ارائه سه انگاره کلی برای نوع تلقی بلاغیون اسلامی از استعاره، در مواردی شباهت مواضع بلاغیون اسلامی را با نظریه‌های جدید استعاره بیان می‌کند و اما مختاری و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «نقد و تحلیل و مقایسه استعاره‌های سستی با

آن‌چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی‌گوید (شایسته‌سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۶۵

استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون» به بیان این نکته می‌پردازند که نظریه استعاره‌های مفهومی برای ما تازگی ندارد و بلاغیون اسلامی، و در رأس آن‌ها جرجانی، قرن‌ها قبل به این یافته دست پیدا کرده‌اند.

#### ۴. استعاره در نزد بلاغیون اسلامی

بحث و بررسی درباره استعاره در نزد بلاغیون اسلامی بسیار قدمت دارد و قبل و بعد از جرجانی بحث‌های بسیار برسر چیستی و چگونگی استعاره رفته است که جمع‌آوری تمام آن‌ها در این جا نه ممکن است و نه لازم. باین حال، باید به این مختصر اشاره کرد که تعاریف و دسته‌بندی‌های استعاره در میان بلاغیون اسلامی بسیار مشوش و متنوع است و به نظر می‌آید این ناهماهنگی زائیده آبشخورهای متفاوت آرای بلاغیون باشد. از سوی دیگر، گستردگی بسیار زیاد قلمرو اسلامی باعث آن می‌شده است که حوزه‌های مدرسی مختلف در فواصل بسیار دور از هم شکل بگیرند. به همین دلیل، آثار بلاغیون یک دوره واحد (به دلیل منابع و آبشخورهای متفاوت) نامتناظر بودند. سارلی (۱۳۸۷: ۸۰) با نظامی منطقی این آبشخورهای متفاوت را بررسی کرده و بر این اساس، سه تلقی جداگانه را در آرای بلاغیون اسلامی یافته است. وی مفهوم ترکیبی استعاره در نزد بلاغیون را برگرفته از سه آبشخور «یونانی»، «عربی»، و «جرجانی» می‌داند و نشان می‌دهد که انواع آرای متعدد و متنوع در باب استعاره از همین سه آبشخور مشتق شده‌اند. همین تقسیم‌بندی درکنار اظهارنظرهای دیگر پژوهش‌گران گویای آن است که تأملات جرجانی در باب استعاره هویتی ویژه و متمایز با اسلاف و اقانش دارد. برای مشخص شدن نگاه خاص جرجانی به استعاره ضروری است که آن را به کوتاهی با آبشخورهای یونانی و عربی مقایسه کنیم.

#### ۱.۴ استعاره در نزد جرجانی

آرای جرجانی در باب استعاره متکثر و متنوع است و حتی گاهی برخی آرای او در *دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه* ممکن است نقیض هم به نظر برسد، اما این امر موجب نمی‌شود که نقطه تمایز آرای جرجانی با دیگر بلاغیون اسلامی ناشناخته بماند. نگاه جرجانی به استعاره آمیزه‌ای از نگاه‌های پیشینیان اوست؛ درعین حال که بدعت‌ها و تازگی‌های خود را نیز داراست. در واقع تلقی یونانی و عربی استعاره در مفهوم استعاره نزد جرجانی نیز یافت می‌شود.

تلقى یونانی از استعاره، تحت تأثیر تعریف ارسطو (۴ پم) از استعاره شکل گرفته و تعریف ارسطو از استعاره با آنچه ما در حال حاضر از استعاره می‌شناسیم متفاوت است. دیدگاه ارسطو که در غرب نیز تا میانه‌های قرن بیستم دیدگاه غالب و رایج درباره استعاره بود، در آرای بلاغیون اسلامی نیز نفوذ بلندمدتی داشت. ارسطو استعاره را مبتنی بر تشبیه و نوعی تشبیه فشرده می‌داند؛ تشبیهی که ادات آن حذف شده و شباهت میان مشبه و مشبه‌به به حد اعلای آن رسیده باشد؛ مانند سروقد [یا: قدش سرو است] و نرگس چشم [یا: چشمش نرگس است]. استعاره دانستن این گونه از تشبیه در نزد برخی علمای بلاغت اسلامی، مثل عبدالعزیز جرجانی، با مخالفت مواجه شده است (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۰۸). ایشان این نوع از تشبیه را تشبیه بلیغ یا محذوف‌الادات دانسته‌اند و آن را از دایره استعاره بیرون رانده‌اند. بلاغیون اسلامی با فشرده‌تر کردن این نوع از تلقی تشبیهی و حذف کردن تمام عناصر به‌جز مشبه‌به به ساخت استعاره مصرحه دست پیدا کردند و تنها این نوع را استعاره خواندند (سارلی ۱۳۸۷: ۸۳).

تلقى عربی استعاره نیز هم‌چون تلقی یونانی برپایه تشبیه استوار است، با این تفاوت که به معنای لغوی «استعاره»، یعنی «به‌عاریت‌خواستن»، بسیار وفادار است. بنابر تلقی عربی، وقتی صفتی یا خصیصه‌ای از امری به‌عاریت گرفته شده است و به امر دیگری نسبت داده می‌شود، استعاره اتفاق می‌افتد (جاحظ ۱۹۹۸: ج ۱، ۱۳۵؛ رادویانی ۱۳۶۲: ۴۰؛ شمس قیس ۱۳۳۵: ۳۵۸-۳۶۲). درحقیقت تمام مثال‌هایی که برای این نوع از استعاره در منابع قدما ذکر شده است، همان استعاره مکئیه یا استعاره تخیلیه است و بلاغیونی که ذکر آن‌ها رفت، تنها این تلقی را استعاره دانسته‌اند.

آنچه جرجانی و تلقی او از استعاره را در سطحی متفاوت با دو تلقی پیشین قرار می‌دهد آن‌که وی استعاره را از بحثی بلاغی و لفظی فراتر می‌برد و آن را با فرایندهای تأویل، تفسیر، و آفرینش معنی در ذهن مرتبط می‌سازد. آنچه او در نقد آرای بلاغیون دیگر درباره استعاره بیان می‌کند، نشان‌دهنده آن است که در نگاه ایشان استعاره صرفاً صنعتی بلاغی است که غالباً در محدوده به‌کارگیری الفاظ به‌جای هم نگریسته می‌شده و دیگر بلاغیون به استعاره بیش از یک جابه‌جایی لفظی نمی‌نگریسته‌اند. بارزترین جلوه چنین تفکری شاید جمله جاحظ (د. ۲۵۵ ق) باشد که برای توضیح استعاره با تمام پیچش‌ها و توانش‌هایش به یک جمله بسنده می‌کند: «استعاره نام‌گذاری چیزی با اسم دیگری است هنگامی که جای‌گزین آن شود» (جاحظ ۱۹۹۸: ج ۱، ۱۳۵).



آن چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی‌گوید (شایسته‌سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۶۷

به‌دیگرسخن، استعاره برای آن‌ها تنها نوعی مجاز لفظی / لغوی بوده است، چنان‌که به‌گفته تفتازانی هرچند اختلاف بوده است برسر آن‌که استعاره مجاز لغوی است یا عقلی، اما نظر جمهور بر آن بوده است که «استعاره مجاز لغوی است؛ بدین معنا که استعمال لفظ است در غیرموضوعه، با علاقه مشابهت» (تفتازانی ۱۳۸۸: ۲۲۲). اما بنابر نظر جرجانی در *دلائل الاعجاز* «استعاره ادعای معنی اسم است برای شیء، نه نقل دادن اسم از شیء... اصل در استعاره معنی است و درحقیقت معنی است که مستعار است» (جرجانی ۱۹۹۲: ۴۰۹؛ ۱۳۶۸: ۵۱۵). حتی در جایگاه‌هایی که جرجانی به وجوه لفظی استعاره توجه دارد، هم‌چنان وجوه معنایی آن را در نظر می‌گیرد: «اگرچه ما استعاره را صفت لفظ دانستیم... ولی باین‌همه به معنای آن اشاره نمودیم، از این نظر که با استعاره اسم می‌خواهیم مخصوص‌ترین معنای آن اسم را برای مستعار اثبات نماییم» (جرجانی ۱۹۹۱: ۴۰۶). خوانشی که فخر رازی (د. ۶۰۶ق) از استعاره دارد نیز گویا تحت‌تأثیر جرجانی و هم‌سو با اوست: «مشهور آن است که استعاره صفتی است برای لفظ درحالی‌که این گفته باطل است؛ بلکه حقیقت آن است که معنی به‌واسطه لفظ به‌عاریه گرفته می‌شود» (فخر رازی ۱۴۲۴: ۱۳۴).

آن‌گاه که جرجانی از لفظ فراتر می‌رود و ارتباط میان دو معنی را پیش می‌کشد، پای تفسیر و تأویل خواننده به ماجرا باز می‌شود. مادامی‌که بحث از انتقال لفظ است، استعاره صرفاً یک جابه‌جایی ساده لغوی به‌نظر می‌رسد، ولی وقتی معنی از امری به امری دیگر نسبت داده شود، پای ترکیب دو هستی در میان است. ازاین‌پس، خواننده باید با ترکیب معنای امر اول و امر دوم واحد معنایی جدیدی بسازد. در ذهن مفسر استعاره براین‌د استعاره مفهومی جدید است که مستعار<sup>مه</sup> و مستعار<sup>له</sup> را از لحاظ معنایی درهم ترکیب کرده و معنای جدیدی ساخته است. هم‌چنان‌که ابودیب می‌گوید استعاره در این معنی «ارائه واحدی مضاعف است» (ابودیب ۱۳۸۴: ۲۰۸).

چکیده تفاوت آرای جرجانی با دیگر بلاغیون را می‌بایست در این خلاصه کرد که وی استعاره را نه در قالب زیبایی‌شناسی، بلکه در قالب معنی‌شناسی می‌نگرد. به‌نظر می‌رسد این نخستین بار در طول تاریخ بلاغت اسلامی باشد که استعاره به روندهای معنی‌سازی و تولید تفکر پیوند می‌خورد و ارتباط استعاره با مقولات معنی‌شناختی بارز می‌شود. رویکرد او از این جهت آرای او را در جایگاهی متفاوت با پیشینیان و هم‌عصرانش قرار می‌دهد.

موضع دیگری که برای عصر جرجانی بسیار پیش‌روانه و هنجارشکنانه است، این باور اوست که کنایه، استعاره، و تمثیل باین‌که مجازند، از حقیقت برترند، چراکه مجاز ابلاغ از

حقیقت است. این باور جرجانی از باور کلامی او نشئت می‌گیرد؛ باتوجه‌به این‌که در قرآن الفاظ استعاری، تمثیلی، و مجازی به‌وفور یافت می‌شوند، برابردانستن مجاز بلاغی با دروغ یا امر غیرحقیقی برای او ناپسند است. بنابه گفته جرجانی کسانی که مجاز را با دروغ برابر می‌دانند «در مسیری خطرناک گام می‌نهند» (جرجانی ۱۳۶۸: ۴۵).

## ۵. تفاوت‌های معرفتی در استعاره مفهومی و استعاره جرجانی

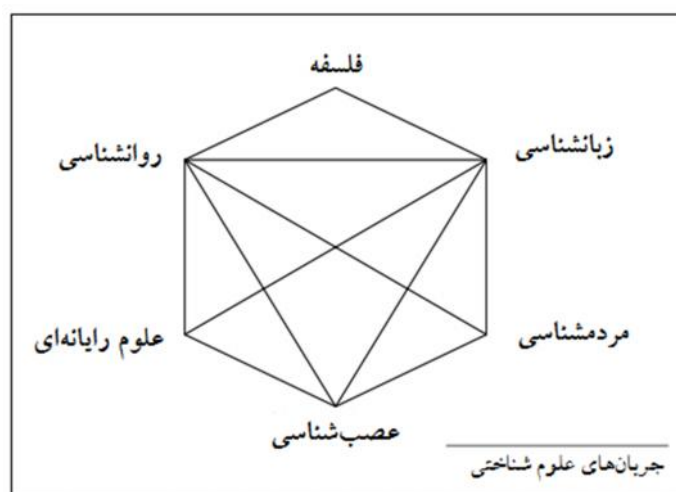
آن‌چه جرجانی از دخالت استعاره در تولید معنی جدید می‌گوید و آن‌چنان‌که تقابل میان حقیقت و مجاز را به‌چالش می‌کشد، برای عصر او بسیار پیش‌روانه است. این‌گونه رویکردها در میان نظریه‌های جدید استعاره، به‌ویژه نظریه‌های شناخت‌گرایان، مشهود است. مطمئناً همین شباهت‌ها موجب شده است که در برخی منابع به مقایسه این دو پردازند و حتی ادعا کنند که ما در عقبه مطالعات بلاغی خود چنین نظریه‌ای داشته‌ایم و این نظریه برای ما تازگی ندارد (برای مثال، بنگرید به مختاری و دیگران ۱۳۹۶).

هرچند مواردی هم‌چون فراتربردن استعاره از قلمرو لغت و لفظ ارزش‌بخشیدن به مجاز درمقابل حقیقت، تفکیک میان مجاز و دروغ، و ... میان آرای جرجانی و شناخت‌گرایان شباهت ایجاد می‌کند، اگر صرفاً به شباهت‌های لفظی فریفته شویم، از تمام آن‌چه هدف اصلی شناخت‌گرایان بوده است، دور خواهیم ماند. توجه به بسترهای شکل‌گیری نظریه‌ها و هم‌چنین شرایط تاریخی‌ای که به بروز آن‌ها منجر شده است، به روشن‌شدن دیدگاه جدید آن‌ها کمک می‌کند. اگر بی‌توجه به زمینه شکل‌گیری نظریه‌ها و صرفاً باتوجه‌به شباهت‌های ظاهری میان آن‌ها حکم به یکسانی آن‌ها دهیم، بسیاری از آرای جدید تکرار آرای گذشته به‌نظر خواهند آمد و بدین وجه خود را از آن‌ها بی‌نیاز خواهیم پنداشت و با مسدودکردن ورود آن‌ها، فضای گفتمانی حوزه‌های دانشی را از عناصر تازه تهی خواهیم کرد.

زبان‌شناسان شناخت‌گرا در تبیین اصول شناختی زبان، که سازوکار استعاره از جمله آن‌هاست، به مبانی و مبادی علوم شناختی پای‌بندند. این مبانی خود در واکنش به مبانی دستگاه‌های تفکری پیشین شکل گرفته‌اند، بنابراین باید گفت ارتباط تاریخی معناداری با اصول تفکری پیش از خود دارند و از قضا آن نقاطی از تفکر شناخت‌گرا که در واکنش به دستگاه‌های تفکری پیشین شکل گرفته‌اند، مرکز ثقل تفکر شناختی‌اند. در این بخش به تعدادی از این نقاط اصولی اشاره خواهیم کرد و خواهیم دید که عاری‌بودن تفکرات بلاغی سنتی (چه در شرق و چه در غرب) از این اصول تفاوت معناداری به‌کانون توجهات نظریه استعاره شناختی و نظریه‌های پیشین می‌بخشد.

آن چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی گوید (شایسته سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۶۹

رفتارگرایی یکی از دستگاه‌های تفکری است که شناخت‌گرایی در تقابل با آن شکل گرفت. شناخت‌گرایی را نوعی انقلاب معرفتی در اواخر قرن بیستم به حساب می‌آورند (نیلی‌پور ۱۳۹۴؛ Miller 2003)، چراکه پایه‌های علوم پیش از خود را فروریخت. در نیمه اول قرن بیستم این رویکرد در مطالعات انسانی، به ویژه در روان‌شناسی، دست‌بالا را داشت. رفتارگرایی بر آن بود که برای شناخت انسان و دنیای او هیچ‌نیازی به مراجعه به حالات و درونیات او نیست، بلکه هر انسانی باید مجموعه‌ای از رفتارها قلمداد شود و بررسی رفتارهای بیرونی باید در دایره مطالعه علم باشد (See Graham: 2019). رفتارگراها معتقد بودند چون ذهن را نمی‌توان مشاهده و آزمایش کرد، بنابراین مطالعاتی که بر پایه ذهن‌گرایی شکل گرفته باشند، ماهیت علمی نخواهد داشت. در آستانه دهه ۶۰ میلادی، با روی کار آمدن کامپیوترها، دانشی به نام هوش مصنوعی در حال شکل‌گیری بود که می‌توانست مدلی برای کارکرد هوش و ذهن در انسان نیز ارائه کند. بنابراین، اولین مرحله انقلاب شناختی، که خصالتی ماشینی-کامپیوتری داشت، شکوفا شد. چامسکی از جمله زبان‌شناسانی است که به موج اول این انقلاب باید نسبت داده شود و منطق صوری او در تحلیل زبان‌شناسانه به همین رویکرد اشاره دارد (نیلی‌پور ۱۳۹۴: ۱-۲، ۱۰). با پیشرفته‌تر شدن علوم کامپیوتری و هوش مصنوعی، دانش ذهن‌شناسی بیش‌ازپیش از مصادره صرف فلسفه بیرون آمد و به شاخه‌ای علمی درآمد که ماهیت میان‌چندرشته‌ای داشت. نمودار ۱ ماهیت ترکیبی این شاخه را نشان می‌دهد.



نمودار ۱. ماهیت ترکیبی دانش ذهن‌شناسی، منبع: Miller 2003: 143

دومین انقلاب شناختی، در معارضه با اولین جریان آن صورت گرفت و از نگاه مکانیکی افراطی به ذهن دور شد. زبان‌شناسان شناختی «با اعتراض به نگاه ماشینی نسبت به ذهن و زبان و بی‌توجهی به هویت فرهنگی انسان، مبانی نظریه زبان و "ذهن غیربدن‌مند" در زبان‌شناسی گشتاری و فلسفه پیشینی را به‌چالش کشیدند» (نیلی‌پور ۱۳۹۴: ۲). این انقلاب دوم در زبان‌شناسی به پیش‌تازی جورج لیکاف صورت گرفت. لیکاف معتقد است که آنچه باید در زبان‌شناسی نوین مطرح شود، نظریه‌ای است که ریشه در مطالعه ذهن، اندیشه انسان، و فرهنگ انسانی داشته باشد و چنین نظریه‌ای در تقابل با نظریه گشتاری چامسکی است که مطالعه زبان را در دایره بسیار کوچکی محدود کرده است (see Lakoff 1973).

هرچند مباحثی هم‌چون فرهنگ، هویت انسانی، روندهای معناسازی، و توجه اکید و مداوم به «بدن‌مندی» نسل دوم زبان‌شناسان شناختی را از نسل اول جدا می‌کرد، چهارچوب‌های اولیه علوم شناختی هم‌چنان بر مطالعات آن‌ها حکم‌فرما بود. توجه به ارتباط اندیشه و زبان و هم‌چنین استفاده از روش‌شناسی‌های چندرشته‌ای از آن جمله است. در مطالعه استعاره‌های مفهومی نیز دانش‌های نورونی و علوم کامپیوتری به‌یاری این نظریه آمده‌اند (د. لدمن ۱۳۹۷: ۲۴۵-۲۸۳، لیکاف ۱۳۹۶: ۱۱۵-۱۳۵). هم‌چنین مطالعات انسان‌گرایانه و بافت‌گرایانه نیز به مطالعات مربوط به استعاره مفهومی گره خورده‌اند (کوچش ۱۳۹۶: ۱۱۹-۱۸۸).

اما تقابل شناخت‌گرایی با تعقل‌گرایی (Rationalism)، ذهنیت‌گرایی (Subjectivism)، و دوگانه‌انگاری (Dualism) به پیدایش «بدن‌مندی» منجر شد که می‌توان از آن به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نقاط تفاوت میان استعاره‌های مفهومی و انواع استعاره درنزد بلاغیون پیشین، از جمله جرجانی، نام برد. قائل‌شدن به نهادی به‌نام ذهن، که جوهری غیرفیزیکی دارد و می‌تواند مرجع مستقل اندیشه باشد و می‌تواند اندیشه کند و درستی و نادرستی امور را بسنجد و به حقیقت دست پیدا کند، تاریخی دست‌کم ۲۵۰۰ساله در فلسفه غرب دارد (See Markie 2017: 1.1؛ به‌نقل از لیکاف، نیلی‌پور ۱۳۹۴: ۵۶). جدابودن و بی‌نیازبودن این جوهر از هر جوهر مادی موجب شکاف عمیقی میان بدن و ذهن شد. شاید بیش‌ترین نمود تعقل‌گرایی در زبان‌شناسی را بتوان تعقل‌گرایی دکارت دانست، چراکه انقلاب بزرگ چامسکی در زبان‌شناسی تماماً بر مبنای فلسفه ذهن‌گرای دکارت نهاده شده و شدیداً به آن وابسته است، تاحدی که وی زبان‌شناسی خود را زبان‌شناسی دکارتی نامید (بنگرید به چامسکی ۱۳۸۲). همان‌گونه که دکارت، بر مبنای دوگانه‌انگاری ذهن از عین و استقلال ذهن

از عین، معتقد است ذهن به‌خودی‌خود می‌تواند اندیشه کند، چامسکی نیز معتقد است زبان قوه‌ای ذهنی، نهادینه، و مستقل است که با اصول ریاضی‌وار منطق صوری می‌توان فرایندهای تولید و شکل‌گیری آن را کشف کرد و توضیح داد.

اما لیکاف و جانسون اهتمام ویژه دارند که استعاره‌های مفهومی «بدن‌مند» و وابسته به تجربیات بدنی دانسته شوند. به‌باور ایشان، «جوهر اصلی بدن‌مندی درگیرشدن بدن در مجموعه‌ای از برهم‌کنش‌های محیط اطراف است. بخش عمده‌ای از دستگاه مفهومی ما براساس این درگیری‌های محیطی هماهنگ شده است» (Lakoff and Johnson 1999: 90). «نمی‌توان نظریه استعاره‌های مفهومی را از زمینه‌های بدن‌مند معنا و تفکر جدا کرد و نمی‌توان استعاره‌های مفهومی و سایر ساختارهای تخیل آدمی را به‌درستی شرح داد، بدون این‌که به واقعیت‌گرایی بدن‌مند باور داشته باشیم» (Lakoff and Johnson 2002: 245). این دو معتقدند که مفاهیم ما به‌خصوص به‌واسطه سامانه حسی-حرکتی ما شکل می‌گیرند. برای مثال، حوزه انتزاعی زمان را حوزه مقصد در نظر بگیرید. ذهن ما برای تبلور معنا در این حوزه چگونه عمل می‌کند؟ از آن‌جاکه بدن ما تجربه حسی و حرکتی با مفهوم زمان نمی‌سازد، از یک مفهوم جای‌گزین، که با آن تجربه حسی-حرکتی داریم، استفاده می‌کند، یعنی از مفهوم مکان. برای مثال، می‌گوییم ما داریم وارد تابستان می‌شویم. ما داریم به بهار نزدیک می‌شویم، و ... در این‌جا زمان به‌مثابه مکانی که می‌توان وارد آن شد یا ظرفی که می‌توان به آن نزدیک شد، قلمداد شده است، چراکه بدن ما تجربه مکانی را زودتر از زمان و در مراحل اولیه رشد (مثل قرارگرفتن کودک در گهواره یا در آغوش مادر) درک می‌کند. بنابراین، حوزه مقصد زمان و حوزه مبدأ مکان خواهد بود و به‌تعبیر زبان‌شناسان شناختی، زمان مکان است. بنابراین، یک راه ساده برای توصیف استعاره‌های مفهومی این است که استعاره‌های مفهومی می‌خواهند نشان دهند حوزه مفهومی الف همان حوزه مفهومی ب است (کوچش ۱۳۹۳: ۱۴). حوزه‌های مفهومی ب (حوزه‌های مقصد) تماماً بدن‌مندند و در نخستین تجربیات فیزیکی ما با محیط ریشه دارند. لیکاف سه اصل مهم را برای رویکردهای شناخت‌گرایانه به ذهن مطرح می‌کند که این سه اصل را بایست در استعاره‌های مفهومی نیز بازجست:

۱. ذهن انسان ذاتاً بدن‌مند است؛ ۲. بسیاری از اندیشه‌های ما ناآگاهانه‌اند؛ و ۳. مفاهیم انتزاعی عمدتاً استعاری‌اند (نیلی‌پور ۱۳۹۴: ۶۱).

بنابراین، در استعاره‌های مفهومی ما صرفاً با مسئله تولید معنا و ساخت واحدهای تازه در زبان مواجه نیستیم. استعاره‌های مفهومی ذهن را از اساس استعاری می‌دانند. بر این

اساس، حتی ریاضیات نیز بر پایه استعاره‌ها ساخته شده است، لیکاف و نونیس در کتاب *ریاضیات از کجا می‌آید* (Lakoff and Núñez: 2000)؛ برای ترجمه فارسی بنگرید به لیکاف و نونیس (۱۳۹۶) به این استعاره‌ها پرداخته‌اند. این ریشه‌یابی‌ها درباره فلسفه و سیاست نیز انجام شده است (See Lakoff: 1996).

دقیقاً به همین دلیل بدن‌مند بودن استعاره‌های مفهومی است که باید گفت در رویکردهای شناختی، ساخت استعاره‌ها روندی دل‌خواهی و قراردادی نیست، چراکه «بدن هم بر نحوه مفهوم‌سازی انسان تأثیر می‌نهد و هم برای شیوه شناخت او محدودیت ایجاد می‌کند» (تیلور و لیتل مور ۱۳۹۶: ۸۵). به نظر نمی‌رسد بدن‌مندی و محدودیت‌های بدن‌مند در روند تولید استعاره در جهان مفهومی جرجانی جایگاهی داشته باشند.

درست است که جرجانی یا بلاغیونی هم‌چون ریچاردز به تأثیر و نقش استعاره در مفهوم‌سازی اشاره کرده‌اند، اما از این اشاره تا ادعای ساخت کل نظام تفکر برمبنای استعاره راهی دراز است و مورد اخیر ادعایی نوین و کم‌سابقه است. از همین روست که لیکاف و جانسون در کتاب *فلسفه در گوشت* به نقد تاریخ فلسفه غرب می‌پردازند و اظهار می‌کنند که هریک از مکاتب فلسفی غرب بر اساس باور به یک استعاره و حقیقت فرض کردن یک استعاره (اصالت‌دادن به یک استعاره) بسط یافته است (See Lakoff and Johnson 1999)؛ برای ترجمه فارسی بنگرید به لیکاف و جانسون (۱۳۹۴).

اگر بخواهیم رئوس ویژگی‌های منحصربه‌فرد استعاره‌های مفهومی را، که در تعریف جرجانی از استعاره یافت نمی‌شود، بیان کنیم باید به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. نظریه استعاره‌های مفهومی در چهارچوب رویکردهای شناختی مطرح شده است و به همین دلیل پایه‌های میان‌چندرشته‌ای دارد؛
۲. نظریه استعاره‌های مفهومی با مبانی تفکری پیش از خود (رفتارگرایی و تعقل‌گرایی دوآلیستی) در گفت‌وگوی (دیالوگ) معناداری است و حذف آن، به‌بهانه موجودیتش در سنت بلاغی ما، به معنی توقف تاریخی زنجیره جریان‌های تفکری در جهان است؛
۳. نظریه استعاره‌های مفهومی ذهن را از اساس استعاری می‌داند و تمام اندیشه‌های بشر را مبتنی بر استعاره می‌پندارد. این دیدگاه با دیدگاه بلاغیونی هم‌چون جرجانی، که استعاره را در خلق معنی و شناخت مؤثر می‌دانند، تفاوت بسیار دارد؛
۴. نظریه استعاره مفهومی پیوندی ریشه‌ای با بدن‌مندی دارد و درک این نظریه بدون پای‌بندی به مفهوم بدن‌مندی میسر نیست؛

آن‌چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی‌گوید (شایسته‌سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۷۳

۵. نظریه استعاره مفهومی، برخلاف استعاره‌های زبانی، به جانشینی آ به جای ب براساس شباهت بسنده نمی‌کند، بلکه این نظریه بر آن است که یک حوزه مفهومی آ به دلیل تقدم در تجربه‌های زیستی انسان به حوزه مفهومی ب فرافکننده می‌شود. به‌دیگرسخن، در استعاره‌های مفهومی با حوزه‌های ذهنی سروکار داریم نه با معانی کلمات.

بدون تردید، درک نادرست استعاره‌های مفهومی غفلت از مبانی آن و ناتوانی در درک حرف اصلی آن دلیل بی‌ثمری بسیاری از مقالاتی است که برپایه این نظریه نوشته می‌شوند. در بسیاری از این مقالات، باوجود مقدمه‌های طولانی‌شان در تشریح این نظریه، نتایج به یافتن همان مشابه‌ها و مشابه‌به‌هایی محدود می‌شود که در پیشینه مطالعات بلاغی ما رایج بود.

## ۶. نتیجه‌گیری

آن‌چنان‌که مشاهده شد، در پشت گفته‌ها و آرای شناخت‌گرایان گفت‌وگوها، واکنش‌ها، و تعامل‌های معرفتی‌ای وجود دارد که آرای بلاغی قدمایی (ازجمله آرای جرجانی درباب استعاره) کاملاً از آن‌ها خالی است. نظریه استعاره‌های مفهومی به‌منزله یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای زبان‌شناسی شناختی به اصول و مبادی این رشته پای‌بند است؛ مبانی میان‌چندرشته‌ای، در گفت‌وگوبودن با نظام‌های تفکری پیشین (ازجمله رفتارگرایی و تعقل‌گرایی)، قائل‌بودن به اساس استعاری برای ذهن، ریشه‌داشتن در بدن‌مندی، و تعلق به حوزه‌های مفهومی / ذهنی از ویژگی‌هایی است که اثبات می‌کند استعاره‌های مفهومی رویکردی تازه است. هیچ‌یک از این مبادی و مبانی در نظریه‌های پیشین استعاره و هم‌چنین در آرای بلاغیون اسلامی وجود ندارند. آن‌چه نظریه استعاره‌های مفهومی را تازگی می‌بخشد، این نگاه جدید است که کلیت تاریخ فلسفه غرب را به چالش می‌کشد و به اندیشه و سازوکار آن از دریچه جدیدی می‌نگرد. این آبشخور معرفتی اگر در نظر گرفته نشود و صرفاً براساس شباهت‌های ظاهری میان آرا به یک‌سانی آن‌ها حکم شود، نه‌تنها نظریه استعاره‌های مفهومی تازگی خود را از دست خواهد داد، بلکه حرف اصلی آن ناشنیده باقی خواهد ماند. چنین حکمی هم‌چنین فضای علمی جامعه را از ورود اندیشه‌های نو محروم خواهد کرد و بدین نحو ما از تعقیب جریان‌های جهانی تفکر، که یکی پس از دیگری در روند تعامل و گفت‌وگو با یک‌دیگر درک کامل‌تری از بشر را برای ما حاصل می‌کنند، دور خواهیم ماند.

## کتاب‌نامه

- ابودیپ، کمال (۱۳۸۴)، *صورتخیال در نظریه جرجانی*، ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود (۱۳۸۸)، *مختصرالمعانی*، قم: دارالفکر.
- تیلور، جان و جانیت لیتل مور (۱۳۹۶)، *راهنمای زبان‌شناسی شناختی*، ترجمه وجهه فرشی و نجمه فرشی، تهران: نویسه پارسی.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۸)، *البيان والتبيين*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، جزء الاول، قاهره: مکتبه الخانجی.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۹۱)، *اسرار البلاغة*، شرح و تحقیق عبدالمنعم خفاجی و الآخرون، بیروت: دارالجليل.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۹۲)، *دلایل الإعجاز فی علم المعانی*، تحقیق ابوفهر محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه الخانجی.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، *دلایل الإعجاز فی القرآن*، ترجمه و تحشیه سیدمحمد رادمشنش، مشهد: آستان قدس رضوی.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۲)، *زبان‌شناسی دکارتی*، ترجمه احمد طاهریان، تهران: هرمس.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، *ترجمان البلاغة*، به تصحیح احمد آتش، تهران: اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، *نقد ادبی*، تهران: امیرکبیر.
- زنگویی، اسدالله، بختیار شعبانی ورکی، محمود فتوحی، و جهانگیر مسعودی (۱۳۸۹)، «استعاره: مفهوم، نظریه‌ها، و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت»، *مطالعات تربیتی و روان‌شناسی*، س ۱۱، ش ۱.
- سارلی، ناصرقلی (۱۳۸۷)، «انگاره‌ای نو برای تاریخ استعاره» *پژوهش‌های ادبی*، س ۵، ش ۱۹.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *صورتخیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.
- شمس‌الدین محمد بن قیس رازی (۱۳۳۵)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به تصحیح محمد قزوینی، تصحیح مجلد محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، *زبان‌شناسی و ادبیات*، تهران: هرمس.
- ضیف، شوقی (۱۳۸۳)، *تاریخ و تطور علوم بلاغت*، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: سمت.
- فخرالدین الرازی، محمد بن عمر (۱۴۲۴)، *نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز*، نصرالله حاجی مفتی اوغلی، بیروت: دارصادر.
- فلدمن، جروم (۱۳۹۷)، *از مولکول تا استعاره: نظریه نورونی زبان*، ترجمه جهانشاه میرزاییگی، تهران: آگاه.
- کوچش، زولتان (۱۳۹۳)، *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*، ترجمه شیرین پورابراهیم، تهران: سمت.
- کوچش، زولتان (۱۳۹۶)، *استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟؛ شناخت بافت در استعاره*، ترجمه جهانشاه میرزاییگی، تهران: آگاه.



آن چه جرجانی از استعاره مفهومی نمی گوید (شایسته سادات موسوی و محمود رحیمی) ۳۷۵

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۴)، *فلسفه جسمانی ۱؛ ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشه غرب*، ترجمه جهان شاه میرزاییگی، تهران: آگاه.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۵)، *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، ترجمه هاجر آقا ابراهیمی، تهران: علم.

لیکاف، جورج و رافائل ای. نونیس (۱۳۹۶)، *ریاضیات از کجا می‌آید؟! چگونه ذهن جسمانی ریاضیات را خلق می‌کند؟*، ترجمه جهان شاه میرزاییگی، تهران: آگاه.

مختاری، مسروره، عسکر صلاحی، و کامبیز فتحی (۱۳۹۶)، «نقد و تحلیل و مقایسه استعاره‌های سستی با استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون»، *هنر زبان*، دوره ۳، ش ۱.

مشرف، مریم (۱۳۸۶)، «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی*، ش ۵۴.

نیلی پور، رضا (۱۳۹۴)، *زبان‌شناسی شناختی؛ دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی*، تهران: هرمس.

- Abu-Deeb, Kamal (1979), *Al-Jurjani's Theory of Poetic Imagery*, Warminster: Aris and Phillips Ltd.
- Beardsley, Monroe C. (1962), "The Metaphorical Twist", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 22, no. 3.
- Black, Max (1954), "Metaphor", *Proceedings of the Aristotelian Society*, no. 55.
- Graham, George (2019), "Behaviorism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL: <https://plato.stanford.edu/archives/spr2019/entries/behaviorism/>.
- Johnson, M. and G. Lakoff (2002), "Why Cognitive Linguistics Requires Embodied Realism?", *Cognitive Linguistics*, vol. 13, no. 3.
- Lakoff, George (1973), "Deep Language" [Letter to the editor], *The New York Review of Books* [8 February]: 33. URL: <https://www.nybooks.com/articles/1973/02/08/deep-language/>
- Lakoff, George and Mark Johnson (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1996), *Moral Politics: What Conservatives Know That Liberals Don't*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George and Mark Johnson (1999), *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*, New York: Basic Books.
- Lakoff, G. and R. Nuñez (2000), *Where Mathematics Comes From: How the Embodied Mind Brings Mathematics into Being*, New York: Basic Books.
- Markie, Peter (2017), "Rationalism vs. Empiricism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL: <https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/rationalism-empiricism/>.

- Miller, George A. (2003), "The Cognitive Revolution: A Historical Perspective", *TRENDS in Cognitive Sciences*, vol. 7, no. 3.
- Richards, Ivor A. (1936), *The Philosophy of Rhetoric*, London and New York: Oxford University Press.
- Ricoeur, Paul (1977), *The Rule of Metaphor: Multi-Disciplinary Studies of the Creation of Meaning in Language*, Robert Czerny (trans.), Toronto and Buffalo: University of Toronto Press.
- Ricoeur, Paul (1978), "The Metaphorical Process as Cognition, Imagination, and Feeling", *Critical Inquiry*, vol. 5, no. 1.